جلسه 1615

سه شنبه 03/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به ورود بود. عرض کردیم ورود بین دو دلیل گاهی یک طرفه هست و گاهی دو طرفه.

ورود یک طرفه مثل اینکه یک خطاب می گوید «واجد الماء یجب علیه الوضوء»، این خطاب بر خطابی که می گوید «من لم یجب علیه الوضوء وجب علیه التیمم» ورود دارد، موضوع «من لم یجب علیه الوضوء وجب علیه التیمم» را خطاب «واجد الماء یجب علیه الوضوء» از بین می برد.

اما در جائی که ورود من کلا الجانبین هست برای آن متصور است:

قسم اول این بود که هر کدام از این دو دلیل شرعی موضوعشان عدم دیگری باشد.

مثلا شارع در خبرین متعارضین بفرماید که: این خبر حجت است در جائی که خبر دوم حجت نباشد. راجع به خبر دوم هم بگوید این خبر دوم حجت است در جائی که خبر اول حجت نباشد. جعل بشود حجت هر کدام از این دو خبر مشروطا به عدم حجیت خبر دیگر.

این ثبوتا محال است. چرا؟ برای اینکه مستلزم دور است. حجیت این خبر اول چون مشروط هست به عدم حجیت خبر دوم، پس باید خبر دوم حجت نباشد تا خبر اول حجت بشود. توقف دارد حجیت خبر اول بر انتفاء حجیت خبر دوم، چون هر معلولی متوقف است بر انتفاء مانعش. پس توقف پیدا کرد حجیت خبر اول بر عدم حجیت خبر دوم. عدم حجیت خبر دوم هم متوقف است بر حجیت خبر اول. چرا؟ برای اینکه فرض این است که مقتضی برای حجیت خبر دوم موجود است، چون خبر عادل است. اگر خبر فاسق بود مقتضی حجیت نداشت. اما فرض این است که خبر دوم هم مثل خبر اول خبر عادل است و مقتضی حجیت در آن محقق است، بنتفاء حجیت او لامحاله باید مستند باشد به وجود مانع. وقتی مقتضی برای یک شیء محقق هست انتفاء آن شیء مستند خواهد بود به ابتلاء مانع.

پس چون خبر دوم هم مقتضی حجیت دارد، عموم حجیت خبر عادل مقتضی دارد شامل خبر دومی هم بشود، پس عدم حجیت خبر دوم مستند باید باشد به وجود مانع که عبارت است از حجیت خبر اول.

واین دور است. حجیت خبر اول متوقف بود بر عدم حجیت خبر دوم از باب توقف الشیء علی عدم مانعه، وعدم حجیت خبر دوم هم متوقف است بر حجیت خبر اول از باب استناد عدم الشیء الی وجود مانعه در فرضی که مقتضی برای وجود او محقق باشد که همینطور هم هست. این می شود دور.

ولذا این قسم اول از ورود من کلا الجانبین اشکال ثبوتی دارد. ولذا اگر دلیل اثباتی اقتضاء کند این قسم اول را، به تعارض منتهی می شود، چون امکان جعل هر دو حکم مشروطا به عدم الآخر نیست.

مثال فقهی که می زدیم این بود که: هم وجوب اطاعت والدین مشروط است به اینکه مستلزم ترک واجبی نباشد، «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»، و هم وجوب وفاء به شرط مشروط است به اینکه مستلزم ترک واجبی نباشد، شرط نباید محلل حرامی باشد. حرام اعم است از حرام شرعی یا ترک واجب. اگر یک شرطی مستلزم ترک واجب شد به این می گویند شرط محلل حرام یا مخالفت کتاب و سنت.

حالا اگر یک شخصی در ضمن عقد شرط بکند سفر را در روز جمعه. پدرش او را نهی بکند از سفر در روز جمعه. مقتضای ادله این است که هر کدام مشروط است به عدم دیگری. وجوب اطاعت والدین مشروط است به عدم وجوب وفاء به شرط، و وجوب وفاء به شرط هم مشروط است به عدم وجوب اطاعت والدین در این فرض، واین محال است. ولذا بین این دو دلیل تعارض رخ می دهد. دلیل وجوب وفاء به شرط با دلیل وجوب اطاعت والدین با هم تعارض می کنند و تساقط می کنند، چون امکان جعل هر دو با هم نیست و مستلزم دور است، ترجیح احدهما دون الآخر ترجیح بلامرجح است، با هم تعارض و تساقط می کنند.

اما همانطور که مرحوم آقای حکیم فرموده است و مرحوم آقای خوئی هم پذیرفته است، عرف در اینگونه موارد اسبق زمانا را مقدم می کند.

یعنی اگر اول شرط بکنید سفر یوم الجمعه را بعد پدرتان شما را نهی کند از سفر یوم الجمعه، شرط واجب الوفاء می شود. در زمانی که شما شرط کردید پدر شما را نهی نکرده بود از سفر در روز جمعه. ولذا آن شرط عرفا محلل حرام نبود، مستلزم ترک واجب نبود. بعد که پدر شما را نهی کرد از سفر، اطاعت پدر شد مستلزم ترک واجب که وفاء به شرط است.

و اگر اول پدر نهی کرده بود از سفر و بعد شما شرط می کردید در ضمن عقد سفر را، وجوب اطاعت والدین اسبق زمانا بود و او مقدم بود. چرا؟

چون عرف این اسباب شرعیه را قیاس می کند به اسباب تکوینیه. در اسباب تکوینیه آن سبب سابق مؤثر است. در این اسباب شرعیه هم عرف همین ارتکاز را اعمال می کند وآن اسبق زمانا را مقدم می کند. و لذا عملا شرط هر کدام از این وجوب وفاء به شرط یا وجوب اطاعت والدین می شود عدم سبق دیگری یا عدم تقارن دیگری. اما وقتی شما شرط کردید سفر یوم الجمعه را، نه قبل از آن و نه همزمان با آن پدر نهی نکرده بود از سفر. شرط وجوب وفاء به این شرط محقق است، این شرط دیگر عرفا محلل حرام نیست، ولذا او وجوب وفاء پیدا می کند. ولی بعد که پدر نهی می کند از سفر، اطاعت پدر می شود مستلزم ترک واجبی که اسبق است ولذا عرف دلیل او را مقید می کند و می گوید اطاعت پدر در اینجا مستلزم ترک واجب است و «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق».

سؤال وجواب: علم وجهل مکلف ظاهرا تأثیر ندارد که مکلف می داند بعدا پدر نهی می کند از سفر یوم الجمعة یا نمی داند، بالاخره شرط اسبق است و عرف این شرط را دیگر محلل حرام نمی داند.

برخلاف اینکه آن واجب دوم واجب شرعی ابتدائی باشد. مثل اینکه اول شما شرط کردید در موسم حج یک سفر سیاحتی بروید با همسرتان، و بعد مستطیع شدید. نه، آنجا چون در زمان وفاء به شرط شما مستطیع هستید، «لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا»، اینجا ما نمی گوئیم چون شرط اسبق زمانا است بر استطاعت، شرط وجوب وفاء دارد. نخیر. در جائی ما اسبقیت زمانیه را مرجح می دانیم که دو خطاب هستند هر دو مشروطند به اینکه مستلزم ترک واجب دیگر نباشد. مثل اینکه شرط اول باشد بعد امر ونهی پدر.

اما استطاعت یعنی وجدان زاد و راحله، ولو شما نذر کرده باشید که یک عمل منافی حج بجا بیاورید باز هم شما مستطیع برای حج هستید، چون استطاعت حج در روایات تفسیر شده است به وجدان زاد و راحله، پس آن نذر سابق یا شرط سابق مانع از تحقق استطاعت نیست، ولذا در زمان وفاء به آن شرط یا آن نذر واجب بود که شما حج بجا بیاورید، آن نذر یا آن شرط منعقد نمی شود. ما در جائی ادعا می کنیم سبق زمانی مرجح است که هر دو خطاب بر یکدیگر صلاحیت ورود داشته باشند.

ما از اینجا منتقل بشویم به فتوای بعضی از فقهاء:

مرحوم آقای خوئی فرموده اند اگر کسی نذر بکند یک فعلی را، مثلا نذر بکند برود کربلا. بعد پدر یا مادر او را نهی بکنند از این سفر. ایشان در منهاج الصالحین 2/318 فرموده اند نذر منحل می شود و وفاء به این نذر واجب نیست، ولو نذر اسبق است زمانا بر آن نهی پدر یا مادر از وفاء به نذر.

**اقول:** این به نظر ما اشکال دارد. **اولا:** با مبنای خود آقای خوئی ره سازگار نیست در بحث وجوب اطاعت والدین. آقای خوئی ره می فرماید اطاعت والدین واجب نیست. حتی کاری بکنیم که پدر یا مادر متأذی بشود حرام نیست. این را در بحث اعتکاف تصریح کرده اند، در بحث صلاة جماعت هم مطرح کرده اند. آن چیزی که واجب است حسن معاشرت با پدر یا مادر است و حرام است سوء معاشرت با پدر یا مادر. اما پدری به فرزندش می گوید طلبه نشو، ولو شفقة بر این فرزند می گوید به نظر خودش، و اگر هم فرزند قبول نکند این پدر متأذی می شود، به قول مرحوم آقای خوئی ما دلیل نداریم که باید این فرزند گوش به حرف پدر بدهد. به چه دلیل؟ آنچه ما دلیل داریم این است که «وصاحبهما فی الدنیا معروفا»، عقوق الوالدین که سوء معاشرت با والدین است حرام است، بیش از این ما دلیل نداریم. آن «لا تقل لهما افّ» در روایت فرمود افّ ادنی العقوق است و یک مرتبه ای است از سوء معاشرت. چه ربطی دارد به اینکه فرزند هیچ بی احترامی نمی کند به پدر و مادرش. مثلا می گویند زنت را طلاق بده، شفقة بر این فرزند هم این را می گویند، می گویند این زن خیلی تو را خیلی اذیت می کند تو را خیلی به خرج انداخته طلاقش بده برود، آیا واجب است این پسر طلاق بدهد زنش را؟! به چه دلیل؟ ولو متأذی هم می شود مادر یا پدر از اینکه چرا فرزندش همسر خودش را طلاق نداده است.

وقتی که اطاعت والدین وجوب ندارد خب ذات این فعل هم که راجح است سفر به کربلا است، ولذا ولو قبلش هم نهی بکند پدر یا مادر از این سفر به چه دلیل وجوب اطاعت دارند.

**ثانیا:** چه فرق می کند این مسأله با آن چیزی که شما در منهاج الصالحین فرموده اید؟ فرموده اید اگر زنی قبل از ازدواج عقدی ببندد مثل عقد اجاره، یا شرط در ضمن عقد باشد که مثلا تا یک سال از منزل بیرون برود و کار کند، بعد ازدواج بکند. شما فرموده اید که اطاعت شوهر در مسأله خروج از منزل در اینجا واجب نیست. چون عقد اجاره یا شرط ضمن عقد قبل از ازدواج بوده است. این را در منهاج الصالحین 2/84 فرموده اند. بله اگر بعد از ازدواج زن اجیر بشود بر یک عملی که مستلزم خروج از منزل هست او نافذ نیست.

نکته اش سبق زمانی است دیگر. اجاره اگر قبل از ازدواج باشد، اجاره مقدم است بر حق زوج. اگر ازدواج مقدم باشد بر اجاره، حق زوج مقدم است. این نکته اش این است که اسبق زمانا در اینگونه موارد مقدم است که ما هم عرض کردیم.

خب چه فرق می کند این مسأله اجاره با مسأله نذر؟! همانطوری که نذر باید متعلقش مباح باشد و راجح باشد، متعلق اجاره و شرط هم باید مباح باشد. (نمی گوئیم باید راجح باشد ولی باید مباح باشد).

اگر بناست حق زوج مقدم باشد بر آن نذر قبل از ازدواج یا حق پدر مقدم باشد بر نذر فرزند که قبلا انجام داده، معنایش این است که این عملش مباح نیست. خب اگر این عمل مباح نیست پس چرا شما می گوئید اجاره قبل از ازدواج صحیح است؟ عمل مباح نیست در ظرف خودش. ما نکته فرق بین این دو مسأله را نمی فهمیم. از یک طرف شما می گوئید نذر فرزند که قبل از نهی پدر هست منحل می شود با نهی پدر، وسبق زمانی نذر مرجح وجوب وفاء به نذر نیست. شبیه همین را در نذر زوجه قبل از ازدواج گفته اید. گفته اید که اگر زوجه نذر بکند قبل از ازدواج که من تا یک سال روزهای جمعه می روم حرم حضرت معصومه زیارت. بعد که ازدواج می کند شوهرش اذن نمی دهد که از منزل خارج بشود. آنجا می فرمائید که نذر منحل می شود. سبق زمانی نذر را شما مرجح ندانستید، ولی سبق زمانی اجاره را یا شرط ضمن عقد را مرجح دانستید، گفتید اگر این زن قبل از ازدواج اجیر بشود یا شرط ضمن عقد ببندد و بعد ازدواج کند، آن وجوب وفاء به اجاره یا شرط ضمن العقد چون اسبق زمانا است او مقدم است. اینها با هم چه فرق می کند؟

بله فرقش این است که در نذر متعلق نذر باید راجح باشد، ولی ما اینجا معتقدیم که متعلق نذر راجح است، چرا راجح نیست؟

بگذارید یک نقضی بکنم: لازمه این فرمایش آقای خوئی این است که اگر کسی نذری بکند که مثلا بروم سفر کربلا. بعد از نذر شرط ضمن عقد بکند، مثلا با دوستش یک خودکاری را معامله بکنند، شرط در ضمن این خرید و فروش می کنند که در همان موسمی که نذر کرده زیارت بکند مثلا اربعین، با هم سفر شمال بروند. آیا فقیهی ملتزم می شود که آن نذر منحل است چون متعلق نذر باید راجح باشد و این وجوب وفاء به شرط موجب انحلال نذر می شود؟ خب چه فرق می کند وجوب وفاء به شرط یا وجوب اطاعت زوج یا وجوب اطاعت والدین؟ همه در یک رتبه است. همه اینها مشروط به این است که مستلزم ترک واجب یا ارتکاب حرام نباشد.

اگر شما نمی توانید ملتزم بشوید که وجوب وفاء به شرط لاحق آن نذر سابق را منحل بکند، اگر نمی توانید به این ملتزم بشوید که واقعا هم نمی شود ملتزم شد، که آدم اول نذر می کند در اربعین بروم کربلا، بعد برود شرط ضمن العقد با دیگری ببندد که ما در تعطیلات اربعین برویم شمال. احدی نمی گوید که این وجوب وفاء به شرط موجب می شود که آن نذر منحل بشود و متعلقش بشود مرجوح. چه فرق است بین وجوب وفاء به شرط یا وجوب اطاعت زوج؟ هم وجوب وفاء به شرط مشروط است به أن لایکون محللا للحرام و هم وجوب اطاعت زوج است به اینکه لایکون محللا للحرام، فرقی نمی کند.

ولذا به نظر ما آن نذری که اسبق زمانا است مثل عقد اسبق زمانا وشرط اسبق زمانا او مقدم است و وجوب وفاء دارد، وبا نهی لاحق پدر یا نهی لاحق زوج منحل نمی شود و وفاء به آن نذر سابق واجب خواهد بود. و این تنافی بین کلمات بزرگان را ما نتوانستیم حل کنیم.

سؤال وجواب: گاهی مقارنات عمل، عمل را مرجوح می کند به عنوان ثانوی، یعنی در ارتکاز متشرعی این سفر کربلا که همراه با ناله و نفرین پدر و مادر است اصلا به عنوان ثانوی مرجوح است، کاری هم به وجوب اطاعت آنها نداریم. خب این اختصاص به پدر و مادر ندارد، اگر یک کسی سفر کربلا برود زنش ناله و نفرین می کند آن هم همین است.

بله اگر با قطع نظر از وجوب اطاعت والدین اصلا خود عرف متشرعی می گوید این سفر کربلائی که پدر و مادرت آزار می بینند اصلا دلیل رجحان سفر کربلا از او انصراف دارد، عرض کردم این اختصاص به پدر و مادر دیگر ندارد. پدربزرگ، مادربزرگ، همسر و فرزند هم همینطور است، یک فرزندی است اگر او برود سفر کربلا تب می کند از دوری این پدر بی وفا، آن هم همین است. ولی آن بحث دیگری است. ما می گوئیم وجوب اطاعت والدین مانع نیست از وجوب وفاء به نذر سابق، اما اگر مقارنات دیگری باشد که بحث نداریم.

یک مطلبی اشاره کردند جواب او را هم بدهم. ما مثال به نذر زدیم، ما می گوئیم نذر سابق واجب الوفاء است و نهی لاحق پدر یا مادر سبب انحلال آن نیست. اما یمین حسابش جداست. قسم که والله لأفعلن کذا که اصلا لازم نیست متعلقش راجح هم باشد بلکه مباح هم باشد کافی است به نظر صحیح، یمین احکام مخصوصی دارد. یکی از احکامش این است که پدر نه مادر، پدر می تواند منحل کند یمین را بدون اینکه نهی کند از متعلق یمین. می گوید می خواهی سفر بروی برو من کاری ندارم اما من این قسمت را که گفتی والله لاسافرنّ من این قسمت را منحل می کنم. منحل می شود. لا یمین للولد مع والده. مشهور اینجور می گویند که والد می تواند منحل کند یمین ولد را. ولا یمین للزوجة مع زوجها.

بعضی ها که مثل آقای خوئی و استاد قدهما بالاتر می گویند، می گویند که اصلا منعقد نمی شود یمین ولد بدون اذن والد و یمین زوجه بدون اذن زوج. لایمین للولد مع والده را می گویند یعنی لایمین للولد مع وجود والده، لایمین للزوجة مع وجود زوجها. ولی مشهور می گویند لا یمین للولد مع مزاحمة والده یعنی مع تصدی والده لانحلال الیمین. یمین حسابش جداست لذا به او مثال نزدیم. و یمین شامل نذر نمی شود. و یمین را فقط پدر می تواند منحل کند مادر هم نمی تواند. اما در نذر ایشان گفته است که إذا نذر شیئا ثم نهاه احد والدیه عنه انحلّ النذر، بخاطر اینکه می خواهد بگوید متعلق نذر مرجوح می شود که ما به این مطلب ایراد داریم.

این قسم اول بود برای ورود من کلا الجانبین.

قسم دوم: این است که دو دلیل شرعی هست هر کدام مشروطند به عدم مقتضی حکم دیگر. در همان مثال آمدن زید و عمرو تطبیق کنیم. آن چیزی که محال بود این بود که مجیء زید مشروط باشد به عدم مجیء عمرو و مجیء عمرو هم مشروط باشد به عدم مجیء زید. اما این قسم دوم این است که مجیء زید مشروط است به عدم مقتضی برای مجیء عمرو. مجیء عمرو هم مشروط است به عدم مقتضی برای مجیء زید. این مشکلی ندارد. یعنی چه؟ یعنی زید می گوید آقا! اگر عمرو یک مانع آخری دارد از آمدن، مثلا جلسه ای دارد، که از آن تعبیر می کنیم به اینکه مقتضی تام نیست برای آن. اگر آمدن عمرو مشکل دیگری دارد وبخاطر آن مشکل دیگر عمرو نمی آید من خواهم آمد. مجیء من متوقف است بر عدم مقتضی برای مجیء عمرو. یعنی مجیء زید مشروط شده است به اینکه مجیء عمرو یک مشکل آخری دارد غیر از مشکل تزاحم با مجیء زید.

خب مجیء عمرو هم همینطور. یعنی به عمرو هم که می گویند او می گوید اگر آمدن زید یک مشکل دیگری دارد غیر از مشکل تزاحم با من آنوقت من می آیم.

این میزبان می گوید الحمد لله از دو تا مهمان خلاص شدم. چطور؟ می گوید خب آمدن زید که مشکل آخری ندارد، مقتضی تام است و هیچ مانع آخری هم نیست. ولذا شرط مجیء عمرو محقق نیست. شرط مجیء عمرو چیست؟ این است که زید مقتضی برای آمدنش نباشد وآمدنش منتفی باشد به انتفاء مقتضی یا بخاطر وجود یک مانع آخر. وفرض این است که اینطور نیست، مقتضی برای آمدن زید تام است و هیچ مانع آخری هم نیست. پس شرط آمدن عمرو فراهم نیست. شرط آمدن زید هم فراهم نیست. شرط آمدن زید انتفاء مقتضی برای آمدن عمرو است، وفرض این است که آمدن عمرو مقتضی دارد. هر دو مقتضی دارند برای آمدن، چون مقتضی آمدن هر دو دعوت این صاحبخانه است که صاحبخانه از هر دو دعوت کرده است. و هیچ مانع آخری هم بر سر آمدن این دو نیست الا همین تزاحم با هم. ولذا عملا هیچکدام نمی آیند. دور پیش نمی آید.

مثال عرفی بزنیم: شما دو تا سنگ یک کیلویی بگذارید در دو طرف ترازو. آن چیزی که مانع هست از اینکه این سنگ اول بیاید پائین چیست؟ او مقتضی برای آن سنگ دوم هست که بالا بماند. وهمانطور آن سنگ دوم مانع از اینکه پائین بیاید این است که این سنگ اول مقتضی برای پائین آمدن دارد. سنگ گذاشتیم دیگر، این سنگ باعث می شود این بیاید پائین. هر دو مقتضی دارند برای پائین آمدن. و این مقتضی پائین آمدن سنگ الف است که مانع است از اینکه سنگ ب پائین بیاید. مقتضی برای هر کدام مانع از دیگری است. این اشکال ندارد. و لذا هیچکدام پائین نمی آیند و هر دو بالا می مانند.

ولذا این قسم دوم اشکال ندارد. در احکام شرعیه هم می شود فرض کرد. بگوئیم نه اینکه آن حکم شرعی مخالف مانع است، بلکه مقتضی آن حکم شرعی مخالف مانع است از این حکم شرعی اول. و مقتضی او که موجود است. چون مقتضی او موجود است لذا مقتضی او مانع است از شکل گیری این حکم، پس این حکم شکل نمی گیرد. و مقتضی این حکم مانع است از شکل گیری آن حکم دوم، پس آن حکم دوم هم شکل نمی گیرد. عملا ینتفی الحکمان بخاطر اینکه شرط وجود هر کدام عدم مقتضی است برای حکم دیگری، و فرض این است که مقتضی برای حکم دیگری موجود است. ولذا شرط محقق است و هر دو حکم منتفی می شوند بدون اینکه هیچ دوری پیش بیاید. و این را می شود بر بعض امثله فقهیه تطبیق کرد.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.